



Islamic Research Institute
for Culture and Theology

QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology)

Vol.30 / No. 115 / Spring 2025

ISSN: 4538-1029

<https://qabasat.iict.ac.ir>

An Examination of the Challenges and Functions of Religious Epistemology from Alvin Plantinga's Perspective

Eynollah Khademi

Professor, Shahid Rajae Teacher Training University, Tehran, Iran. e-khademi@ymail.com

Abdollah Salavati

Professor, Shahid Rajae Teacher Training University, Tehran, Iran. a.salavati@sru.ac.ir

Ali Qanavaty (Corresponding Author)

Philosophy and Islamic theology student at Shahid Rajae Teacher Training University, Tehran, Iran. qanavaty@gmail.com



Use your device to scan
and read the article online

Citation Ali Qanavaty. [An Examination of the Challenges and Functions of Religious Epistemology from Alvin Plantinga's Perspective (Persian)]. [QABASAT \(A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology\)](#). 2025; 30 (115): 61-88

10.22034/QABASAT.2025.725049

Received: 29 July 2024 , Accepted: 04 November 2024

Abstract

This study explores the diverse perspectives on religious science, highlighting Alvin Plantinga's Reformed Epistemology as one of the most influential theories in this field. Widely recognized in both Western and Eastern scholarly contexts, Plantinga's approach—also known as the epistemology of religious belief—offers the potential for a significant global transformation if institutionalized. Using a descriptive-analytical method and documentary analysis, the paper examines the main challenges and functions of this theory. The key obstacles include the conflict between religious and atheistic science, replacing divine creation with naturalism, classical foundationalism, evidentialism, the evolutionary account of life, empiricism, the marginalization of religion, and the dominance of atheistic assumptions in scientific discourse. In contrast, the theory's functional aspects include a maximalist engagement with religion, recognizing science as a source of religious understanding, expanding properly basic beliefs, dismantling restrictive scientific boundaries, broadening epistemic justification, revitalizing Christianity, and strengthening rational judgment. The study concludes that overcoming these challenges and realizing the theory's functions can restore religion's role in public and academic life. It emphasizes Plantinga's theory as a powerful response to modern epistemological dilemmas and a strategic opportunity for reintegrating religion into knowledge systems.

Keywords: Epistemology of Religious Belief, Challenges of Religious Science, Functions of Religious Science, Alvin Plantinga.

QABASAT

A Quarterly Journal on Philosophy of Religion
Vol.30 / No.115 / Spring 2025



Copyright © 2024 The Author(s);

This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (CC-BY-NC):

<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/legalcode.en>,

which permits use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and is not used for commercial purposes.



بررسی چالش‌ها و کارکردهای معرفت‌شناسی دینی از دیدگاه پلان‌تینگا

عین‌الله خادمی

استاد دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران. ایران. e-khademi@ymail.com

عبدالله صلواتی

استاد دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران. ایران. a.salavati@sru.ac.ir

علی قنواتی (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران. ایران. qanavaty@gmail.com

Use your device to scan
and read the article online



Citation Ali Qanavaty. [An Examination of the Challenges and Functions of Religious Epistemology from Alvin Plantinga's Perspective (Persian)]. *QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology)*. 2025; 30 (115): 61-88

doi 10.22034/QABASAT.2025.725049

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۸ ، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۳

چکیده

تعریف‌ها و دیدگاه‌های گوناگونی درباره علم دینی، نشان‌دهنده تنوع فکری در این باره است. نظریه علم دینی، معرفت‌شناسی اصلاح‌شده یا معرفت‌شناسی باور دینی آل‌وین پلان‌تینگا به عنوان یکی از نظریه‌های برجسته در این حوزه در محافل علمی غرب و شرق توجه ویژه‌ای را به خود جلب کرده است. نهادینه شدن این نظریه می‌تواند به ایجاد تحولی سترگ در سطح جهانی بینجامد. پژوهش پیش‌رو، به شیوه تحلیلی - توصیفی و مطالعات اسنادی، به بررسی چالش‌ها و کارکردهای نظریه معرفت‌شناسی باور دینی (اصلاح‌شده) آل‌وین پلان‌تینگا پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد چالش‌هایی مانند تقابل علم دینی با علم الحادی، نهادینه شدن طبیعت به جای خلقت، چالش مبنای‌گرایی کلاسیک، چالش قرینه‌گرایی، چالش داستان تکاملی حیات، چالش تجربه‌گرایی، در حاشیه بودن دین و استقرار علم بر مبانی تفکر الحادی، از جمله چالش‌ها و موانع اصلی در راه تحقق علم دینی هستند. کارکردهای این نظریه هم در بردارنده رویکرد حداکثری به دین، منبع‌شدن علم در تولید دین، گسترده‌گی باورهای پایه (بدیهی)، شکست تحدید علم، توسعه توجیه باورهای معرفتی، رونق دوباره مسیحیت و توسعه احکام عقل است. با رفع چالش‌های یادشده و تحقق کارکردهای مزبور، زمینه برای حاکمیت دوباره دین در امور گوناگون اجتماعی فراهم می‌شود. این پژوهش، بر اهمیت این نظریه به عنوان راهکاری برای روبه‌رو شدن با چالش‌های معاصر و بهره‌برداری از فرصت‌های پیش‌رو تأکید می‌کند.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی باور دینی، چالش‌های علم دینی، کارکردهای علم دینی، آل‌وین پلان‌تینگا.



۱. بیان مسئله

در جهان غرب، پس از دوره رنسانس و پیدایش علوم نوین، پیوند بین علم و دین به یکی از مباحث جدی در محافل علمی تبدیل شد. وجود نظریه‌ها و دیدگاه‌های گوناگون و مختلف در این زمینه، سبب پیچیدگی بیشتر شده است؛ به طوری که رسیدن به اجماع درباره کیفیت این پیوند را با مشکل روبه‌رو کرده است (Dixon, 2008, P.3). پیچیدگی بحث پیوند بین علم و دین، چه بسا در سایه مباحث سیاسی، اجتماعی و فلسفی همواره بیشتر شده است با این وجود، به طور کلی بر بنیاد دیدگاه صاحب نظران، می‌توان چهار نوع رابطه تعارض، استقلال، تعاضد و یکپارچگی را بین علم و دین در نظر گرفت (ایان، ۱۳۹۲، ص ۱۹۱).

اهمیت این مسئله، زمانی نمایان‌تر می‌شود که می‌فهمیم مقوله مهم و اساسی دین، گذشته‌ای به امتداد تاریخ بشر و آینده‌ای به استمرار پایان جهان دارد؛ با انسان متولد شده و تا همه جا با وی می‌ماند و دمی او را رها نکرده و انزوا و خلوتی جز جان و نفس انسانی ندارد. از این رو امروز جامعه شناسان از انسان به عنوان موجود دین‌ورز سخن می‌رانند. سازگاری یا ناسازگاری عقل و محصولات آن - مانند علم - با دین، از یک سو تأثیر زیادی بر نحوه عقل‌ورزی و علم‌گرایی و از سوی دیگر، بر دین‌ورزی و ایمان‌گرایی داشته و خواهد داشت. با وجود پیشرفت روزافزون علوم تجربی، با مشاهده نارسایی‌هایی در آن، علم دینی به عنوان نسخه‌ای شفاف‌بخش برای برون‌رفت از آن نارسایی‌ها حتی در زبان برخی از اندیشمندان غربی هم جاری شده است.

آلن پلانتینگا به عنوان یک فلیسوف و دین‌پژوه در غرب، نظریه‌های ویژه‌ای درباره علم دینی و کارکردهای آن بیان کرده است که با توجه به احاطه و سطح علمی ایشان، شایان توجه و بررسی است. وی با توجه به نارسایی یادشده، علم جدید را معیوب خوانده است و راه برون‌رفت از آن را، دینیکردن علم می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۸-۹). وی وضعیت امروز جهان غرب را در حوزه فلسفی و علمی، تداوم جنگ شهر خدا و زمین دانسته و حاکمیت علمی پوزیتویسم را هم غالب بودن فعلی شهر زمین بر شهر خدا می‌داند و برای برون‌رفت از این وضعیت، تحقق معرفت‌شناسی اصلاح‌شده (باور دینی) را پیشنهاد کرده است تا بار دیگر دین از حاشیه به متن آمده و مؤمنان و شهر خدا چیره شود.

بررسی چالش‌ها و کارکردهای معرفت‌شناسی دینی از دیدگاه پلانتینگا

پژوهش پیش‌رو که به دنبال دست‌یابی به چالش‌ها و راهکارهای نظریه علم دینی از دیدگاه پلانتینگا است، می‌کوشد تا کمبود پژوهشی در این زمینه را برطرف کرده و گامی در تنقیح نظریه علم دینی بردارد. درحقیقت، این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها است: علم دینی - مورد نظر پلانتینگا - چه کارکردهایی دارد؟ چالش‌های روبروی این نظریه چیست؟ چگونه می‌توان به آن‌ها پاسخ داد؟ پاسخ به این پرسش‌ها و مسائل در این راستا در دیدگاه پلانتینگا، بدنه پژوهش پیش‌رو را تشکیل می‌دهد.

۲. پیشینه پژوهش

درباره تبیین یا نقد نظریه معرفت‌شناسی باور دینی - علم دینی مورد نظر پلانتینگا - تاکنون پژوهش‌های فراوانی در قالب کتاب و مقاله علمی انجام یافته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. سیدعلی علم‌الهدی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «تبیین ناسازگاری‌های میان معرفت‌شناسی عام پلانتینگا با معرفت‌شناسی دینی وی» کوشیده‌اند تا نقاط افتراق و اختلاف بین دو دیدگاه پلانتینگا را در دو دوره متفاوت از عمر وی نشان دهند.
۲. محسن مقری (۱۳۹۴) در مقاله «تحلیلی انتقادی بر علم دینی پلانتینگا» کوشش کرده است تا نظریه علم دینی پلانتینگا را نقد کرده و نکاتی را در نقد آن ارائه دهد.
۳. سیدعلی علم‌الهدی و اکرم عسکرزاده مزرعه (۱۳۹۷) در تحقیق «بررسی انتقادی جایگاه آگاهی در معرفت‌شناسی پلانتینگا (با تأکید بر نقش خدا)»، به نقد جایگاه آگاهی در معرفت‌شناسی مدنظر پلانتینگا پرداخته است و نکاتی را در این باره ارائه داده‌اند.
۴. رسول رسولی‌پور و روح‌انگیز جلوخانی (۱۳۹۴) در تحقیق «پلانتینگا و مسأله تعارض میان علم و دین» به بررسی دیدگاه پلانتینگا درباره مسئله تعارض بین علم و دین پرداخته و راه‌حل‌های پلانتینگا را در برون‌رفت از تعارضات احتمالی بین علم و دین بحث کرده‌اند.
۵. مرتضی فقیهی فاضل (۱۳۹۶) در مقاله «الهیات طبیعی و رابطه علم و دین از منظر پلانتینگا» به تحلیل الهیات طبیعی از دیدگاه پلانتینگا پرداخته و پیوند علم و دین را از حیث تعارض یا تعاضد از دیدگاه وی مورد دقت و تحلیل قرار داده است.

۶. محمد علی مبینی شورکی (۱۳۸۲) در کتابی تحت عنوان «عقلانیت باور دینی از دیدگاه آلوین پلنتینگا» به تبیین آراء و اندیشه‌های پلانتینگا در دو موضوع معرفت‌شناسی و الهیات عام پرداخته است.

۷. سید حسین عظیمی دخت شورکی (۱۳۸۵) در کتاب «معرفت‌شناسی باور دینی از دیدگاه پلنتینگا» به تبیین و توضیح نظریه معرفت‌شناسی باور دینی از دیدگاه پلانتینگا پرداخته است و تحلیل گسترده‌ای از این نظریه و انتقادات و جواب‌های وی در این باره ارائه داده است.

۸. محسن جوادی (۱۳۸۷) در مقاله «علم دینی از دیدگاه پلانتینگا» به تبیین و تحلیل امکان علم دینی و دلایل تقریر وی در این زمینه، بحث کوتاهی را ارائه داده است.

افزون بر پژوهش‌های یادشده، پژوهش‌های دیگری هم در این زمینه یافت می‌شود که برای جلوگیری از طولانی شدن بحث، از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود. چنانچه از بررسی پژوهش‌های پیشین درباره علم دینی در دیدگاه آلوین پلانتینگا مشخص می‌شود، هیچ‌کدام از محققین به چالش‌های این نظریه در فرایند تحقق آن در اجتماع و کارکردهای عملی آن از دیدگاه پلانتینگا توجهی نکرده‌اند و این موضوع در پژوهش‌های پیشین فراموش شده است. از این رو نیاز است تا پژوهشی در این باره انجام شود؛ امری که پژوهش پیش‌رو، به همین منظور انجام می‌شود.

۳. نظریه علم دینی پلانتینگا (معرفت‌شناسی باور دینی یا معرفت‌شناسی اصلاح‌شده)

پلانتینگا با الگوگیری از دیدگاه آگوستین بر پایه نزاع مستمر بین شهر خدا و شهر انسان، بر این باور است که در جهان مدرن امروزی، نبرد بین این دو شهر به یک نزاع سه‌جانبه تبدیل شده است. به باور وی، در حال حاضر خدا باوری، همچنان همان شهر خداست و شهر انسان به دو منطقه طبیعت‌گرایی همیشگی و ضدواقع‌گرایی خلاق تقسیم شده است (میرباباپور و دانشورنیلو، ۱۳۹۶، ص ۲۵-۲۶). وی در دیدگاه اخیر خویش، بر این باور است که اول اینکه، تمام تعارضات معروف بین علم و دین یا غیرواقعی هستند یا سطحی؛ دوم اینکه، توافق ژرفی بین علم و دین وجود دارد؛ سوم اینکه، تمام توافقات و هماهنگی‌های معروف بین علم و طبیعت‌گرایی سطحی است و چهارم اینکه، تعارض ژرفی بین علم

بررسی چالش‌ها و کارکردهای معرفت‌شناسی دینی از دیدگاه پلانینگا

و طبیعت‌گرایی وجود دارد. وی همچنین نظریات «تنظیم دقیق» و «طراحی هوشمند» را بخش‌هایی از علم و زمینه‌ساز باور دینی می‌داند و تعارض بین علم و دین را در روان‌شناسی تکاملی و نقد کتاب مقدس هم سطحی می‌داند (همو، ۱۳۹۷، ص ۱۰۸-۱۱۰).

بن‌مایه‌های بنیادین نظام معرفتی پلانینگا را برون‌گرایی، اعتمادگرایی و مبنایگرایی معتدل شده تشکیل می‌دهد که در این بین، اعتمادگرایی بیش از دیگر نظام‌بندی‌ها در نظریه علم دینی وی ریشه‌دار است؛ زیرا برآمده از اعتماد به کارکرد صحیح قوای ادراکی است که روح‌القدس درستی آن را تضمین کرده و زمینه‌ساز توجیه باور است (رسولی‌پور و جلوخانی، ۱۳۹۴، ص ۳۷). همچنین پلانینگا ضمانت باور را خارج از آگاهی فاعل شناسا، به کارکرد درست قوای معرفتی دانسته و آن را منحصر به برآورده شدن این چهار شرط می‌داند:

۱. شخص از قوای ادراکی که درست کار می‌کنند، برخوردار باشد؛

۲. محیط ادراکی فراخور با قوای ادراکی باشد؛

۳. هدف از طراحی قوای ادراکی، رسیدن به باورهای صادق باشد؛

۴. در عمل هم باور به دست آمده از احتمال صدق بالایی برخوردار باشد (Plantinga, 1993, P.P.4-7).

پلانینگا کنترل فاعل شناسا در تولید معرفت و باور را نمی‌پذیرد و بر این باور است که قواعد ساختار تولید و پذیرش باور، به سان قواعد فطری و طبیعی است و قوای معرفتی همانند دیگر قوای طبیعی به وسیله خداوند به نحو فطری و ذاتی خلقت یافته است، خداوند صانع و خالق آگاهی است که ساختار و فرایند عملکرد قوای معرفتی را به شکل نیکو طراحی و برنامه‌ریزی کرده است و هر خداباوری آگاه است که از آنجا که خالق قوای معرفتی و کنترل‌کننده عملکرد آن خداوند است، باورهای حاصل از آن هم صادق و خطاناپذیر است (ibid, P.P. 179&199-201).

باید گفت که پلانینگا، نخست در محدوده و مرز حاکم بر جریان تفکر قرن بیستم

حرکت کرده و مفروضاتی چون درون‌گرایی، مبنای‌گرایی سنتی و قرینه‌گرایی را پذیرفته بود، اما بعدها به دنبال مقابله با مفروضات یادشده، برآمده است و همتش را بر رهایی از سیطره امپریالیسم مبنای‌گرایانه گذاشت و برای همین، معیار جدیدی برای علم، تحت عنوان «ضمنانیت» و عنصر علم‌آور را ارائه داد (عظیمی دخت شورکی، ۱۳۸۵، ص ۳۴-۳۵). پلانتینگا دیدگاه‌های معاصر در باب معرفت‌شناسی را بررسی کرده و آن‌ها را رد می‌کند و سپس به بیان نظریه معرفتی خویش می‌پردازد. نظریه معرفتی وی بسیار برون‌گرایانه است و هرچند خود هم مبنای‌گرا بوده است، اما مبنای‌گرایی کلاسیک را نقد کرده و دامنه باورهای پایه را نسبت به مبنای‌گرایی کلاسیک، بسیار گسترده‌تر ارائه کرده است. به باور پلانتینگا، آنچه در تولید معرفت و علم لازم است، ساختار معرفتی مناسب است و در صورت وجود این شرط، چه بسا از باورهای معرفتی ما پایه خواهد بود (مبینی شورکی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱-۱۰۲). نظریه علم دینی پلانتینگا به نام‌هایی همچون معرفت‌شناسی باور دینی و اصلاح‌شده هم مشهور است. از آنچه بیان شد می‌توان این‌گونه برداشت کرد که علم مورد نظر پلانتینگا در حقیقت نه علم دینی، بلکه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده (Plantinga, 2010. P.P.674-) (681) یا نوعی معرفت‌شناسی دینی با قید «تضمین‌شده» است (ibid, 1993, P.P.46-47) که می‌توان با مسامحه عنوان علم دینی - دین مسیحی - را بر آن گذاشت و تنها در مقام تقسیم علم به الحادی و دینی، آن را در جرگه علم دینی قرار داد، وگرنه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده وی با علم دینی مورد نظر اندیشمندان مسلمان تفاوت ماهوی دارد و این تفاوت برخاسته از ماهیت دین اسلام و دین مسیحیت است. پس آنچه در پژوهش پیش رو به عنوان علم دینی مورد بررسی است، در حقیقت به نام‌های دیگری چون باور دینی - وجود نوعی حس الوهی که در موقعیت مساعد معرفتی به درک خداوند نائل می‌شود - (ر.ک: پلانتینگا، ۱۳۷۴، ص ۶۱) معرفت‌شناسی اصلاح‌شده - معرفت خداوند بدون نیاز به استدلال و قرائن - (ر.ک: همو، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲) و معرفت‌شناسی دینی هم در پژوهش‌های گوناگون پلانتینگا به کار رفته است که تفاوت آن‌ها تنها در کاربرد واژگان متفاوت بوده است نه بیش از این.

۴. چالش‌ها و کارکردهای علم دینی پلانتینگا

وجود چالش‌های بی‌شمار فراروی نظریه‌های علوم اجتماعی امری عادی است؛ به‌ویژه درباره نظریه علم دینی مبتنی بر نظریه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده که اصطلاح معرفت‌باور دینی را هم می‌توان بر آن گذاشت؛ چراکه این نظریه در این اواخر، مجدد بازخوانی شده و مورد توجه بسیاری از عالمان این حوزه بوده است. با این وجود، به دلیل ناب بودن این نظریه و پشتوانه قوی آن، کارکردهای اساسی هم برای آن متصور است که در ادامه، نخست به تبیین چالش‌ها و سپس تنقیح کارکردهای آن پرداخته می‌شود:

۱-۴. چالش‌ها

درحقیقت، چالش‌ها، موانع و امور مزاحمی است که فراروی تحقق علم دینی قرار گرفته و از قوام و دوام آن جلوگیری می‌کنند و یا حداقل در راه آن اصطکاک ایجاد کرده و تسریع به ثمرنشتن علم دینی را با مشکل روبه‌رو می‌کنند. در این بخش به بررسی چالش‌های علم دینی در دیدگاه آلون پلانتینگا پرداخته می‌شود. البته ممکن است برخی از این چالش‌ها مورد تصریح وی به‌مثابه چالش نبوده باشند، اما دست‌کم به‌صورت ضمنی و اشاری به چالش بودن آن‌ها اشاره کرده است.

۱-۱-۴. تقابل علم دینی و الحادی

علامه جوادی آملی - یکی از مهم‌ترین بنیان‌گذاران علم دینی در بین اندیشمندان مسلمان - بر این باور است که علم در نظام اندیشه علم دینی یکی است و غیر از علم دینی، علم دیگری درحقیقت وجود ندارد. اینکه ایشان در برخی از آثار از علم دینی و الحادی سخن گفته است، به اعتبار عالم به علوم است نه خود علم. ایشان در این زمینه علوم طبیعی را با علم تفسیر یکی دانسته و بیان می‌دارد:

«در نگاه توحیدی، طبیعت کتاب تکوین الهی است؛ همان‌گونه که قرآن کتاب تدوین او است. در این صورت علم به طبیعت نظیر علم به قرآن علم به کتاب الهی است. باین تفاوت که یکی از این دو کتاب تکوین و دیگری کتاب تدوین را مطالعه می‌کنند،

هر دو تفسیر الهی هستند. در شناخت قرآن از گفته خداوند سخن به میان می‌آید و در شناخت طبیعت، درباره کار و فعل خداوند بحث می‌شود. عبارت مفسر قرآن این است که خداوند چنین گفت و عبارت مفسر طبیعت این است که خداوند چنان کرد. پس به برکت فلسفه الهی هم طبیعت دینی است و هم علم به طبیعت، علم دینی است» (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۱).

اما پلانتینگا به دوگانگی علم باور دارد. از نگاه وی، بی‌طرفی در علم معنا و مفهوم ندارد، بلکه علم همانند دیگر زمینه‌های فعل و رفتار آدمی، یا متعلق به شهر خدا (علم دینی) است و یا هم به شهر زمینی (علم الحادی) تعلق می‌یابد. به بیان وی، علم و اندیشه، مهم‌ترین پهنه ظهور و بروز الحاد یا دین‌مداری است. براین اساس، به باور پلانتینگا، غیرممکن است دین - به ویژه دین مسیحیت - که مسئول تأمین صلاح نهایی و غایی انسان است در اساسی‌ترین میدان حیات آدمی - که همانا پهنه اندیشه و علم است - بی‌تفاوت بماند. از همین رو، وی باورمند است که عالم اندیشه و فعالیت عقلانی، مجرای خوبی برای ظهور و بروز ویژگی‌های برجسته دین مسیحیت است. او چالش اصلی تحقق علم دینی در عصر کنونی را رایج بودن و غالب بودن علم الحادی دانسته است و براین باور است که مؤمنان واقعی باید در تغییر این وضعیت اقدام کنند (Plantinga, 1990, P.5).

بنابراین از دیدگاه پلانتینگا، در جهان معاصر هیچ علم و اندیشه‌ای بی‌طرف نبوده است و به‌ناچار در دو طیف ایمان یا الحاد جای می‌گیرد. وی همواره در تلاش بوده است که علم دینی یا معرفت‌شناسی باور دینی به عنوان کلان‌الگوی غالب در جوامع غربی شکل بگیرد و در این باره مناظره‌ها و نوشته‌های فراوانی داشته است. باید گفت که هرچند دیدگاه وی مشابهت بسیاری با نظریه‌های علم دینی در بین اندیشمندان مسلمان دارد و تاحدی با نظریه‌های یادشده سازگار و همسو است، اما راه حل رفع چالش یادشده را نمی‌توان تنها در امحای علوم روز و به تعبیر پلانتینگا، چیرگی بر شهر زمینی یافت؛ بلکه به نظر می‌رسد راه حل رفع این چالش، تعامل مثبت با علوم روز باشد تا از این راه بتوان بین علم به معنای عام و دین، تعامل و هم‌آغوشی برقرار کرده و زمینه را برای رنگ‌آمیزی تمام علوم با رنگ دین و آموزه‌های دینی فراهم کرد.

۴-۱-۲. طبیعت به جای خلقت

علم مدرن که بر پایه پوزیتیویسم و ارج‌گذاری به طبیعت، بنیان‌گذاری شده و تداوم پیدا کرده است، بیان‌گر این ادعا است که عالم آفرینش، طبیعت است نه خلقت. به باور اندیشه علم مدرن، دانشمندان نه به دنبال واشکافی خلقت و عمل یک فاعل خلاق، بلکه به دنبال به دست آوردن حقایق نهفته در طبیعت سرگردان و مجرد از خالق و پدیدآورنده آن است. این نوع بینش چالشی فراروی تحقق علم دینی است. جوادی آملی در این باره این‌گونه بیان داشته است:

«این تصور ناصواب که مرز دین را می‌شکافد و عقل را از هندسه معرفت دینی جدا و آن را بیرون آن قرار می‌دهد و نقل را در درون آن باقی می‌گذارد، شرایط را به گونه‌ای فراهم می‌آورد که عقل بیگانه شده از دین، عالم آفرینش را دیگر «خلقت» نداند بلکه آن را «طبیعت» بنامد و مبدأ فاعلی و غایی (هو الاول و الآخر) را از آن بگیرد و علم طبیعی مُثله شده و معیوبی را که منقطع الاول و الآخر است تحویل دهد. عقلی که دیگر حاصل تلاش خود را نقاب برگرفتن از چهره خلقت و فعل الله نمی‌داند، بلکه صرفاً به تبیین طبیعت می‌نشیند» (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۵-۱۳۶).

اما در برابر، پلانتینگا بر این باور است که طبیعت‌گرایی روشی و به بیان دیگر، روش طبیعت‌انگارانه، محدودیت‌هایی را برای علم و تحقیقات علمی پیش می‌آورد و دامنه علم را به مقولات و تبیین‌های طبیعی محدود می‌کند. به بیان دیگر، طبیعت‌گرایی روشی، تحقیقات علمی را نیازمند کنار نهادن باورهای الهیاتی و چشم‌پوشی کردن از آن‌ها در جریان مطالعات علمی می‌داند (Plantinga, 2011, P.241)؛ از این رو طبیعت‌گرایی روشی، خود چالشی فراروی تحقق علم و معرفتی بر پایه باورهای دینی است. از نگاه پلانتینگا طبیعت‌گرایان با روش‌های علمی - تجربی، تنها به تحلیل طبیعت، به عنوان طبیعت صرف می‌پردازند؛ این در حالی است که برابر با باورهای دینی، طبیعت، تنها طبیعت نیست، بلکه مخلوق خداوند است و بایسته است با این نگاه مورد مطالعه و مذاقه قرار گیرد؛ آن هم نه تنها با روش تجربی، بلکه با الهام از کتاب مقدس و باورهای دینی که صادق‌ترین و موجه‌ترین باور و معرفت را به انسان القا می‌کند.

به نظر می‌رسد متألهین شرق و غرب نه با ژرف‌نگری و به دوراز جانب‌داری، که با نگاهی سراسر دین‌مدارانه به نظریه علم و در کل رابطه بین علم و دین نگریسته‌اند. چنین نگاه محدودی در اندیشه پلانتینگا هم نمایان است. نگاه به طبیعت به عنوان یک پدیده و یک مخلوق، تفاوت ماهوی ندارد؛ چراکه طبیعت در هر حال مورد مطالعه و کنکاش قرار می‌گیرد و رازهای آن برملا می‌شود. چه بسا نگاه دین‌مدارانه به طبیعت، زمینه را برای محدودسازی و کج‌روی راه دانش فراهم آورد؛ چون چنین نگاهی سراسر محدود و تنها نظر تک‌جنبه‌ای به طبیعت است که بیشتر برای علوم دینی خالص از جمله علم کلام برای اثبات وجود و ماهیت خداوند مطلوب و منظور است؛ بنابراین، نظر به طبیعت به مثابه یک پدیده مورد مطالعه، از نظر علمی شاید مطلوب‌تر از نگاهی به آن به مثابه مخلوق خداوند باشد؛ از این رو امری که در دیدگاه متألهینی چون پلانتینگا چالش است، چه بسا خود مطلوب باشد.

۳-۱-۴. چالش مبنایابی کلاسیک

مبنایابی کلاسیک که دست‌مایه آراء و اندیشه‌های فلیسوفان نامداری چون افلاطون، ارسطو، توماس آکویناس، دکارت، لاک و فلیسوفان قدیم اسلامی است، بر پایه این است که باورهای معرفتی دارای دو گونه است: ۱. باورهای پایه و خطاناپذیر که نیازمند توجیه و استدلال نیستند بلکه خود دلیل و توجیه باورهای دیگر قرار می‌گیرند؛ ۲. باورهای غیر پایه که برای توجیه نیازمند منتهی شدن به باور پایه هستند. بر این اساس و برای نمونه، باور شخص «الف» به گزاره «ب» موجه است اگر و فقط اگر باور «الف» به «ب» خطاناپذیر باشد و یا باور «الف» به «ب» از باورهای خطاناپذیر استنتاج شده باشد (Lemos, 2007, P.51). پلانتینگا هر چند خود از مبنایابی است اما مبنایابی کلاسیک را نقد کرده است. وی مبنایابی کلاسیک را دارای سه دوره باستان، قرون وسطی و دوران جدید دانسته و تقسیم باورهای پایه را به دو گونه باور بدیهی اولی و باورهای ادراک حسی مربوط به دو دوره اول مبنایابی کلاسیک می‌داند. وی بیان می‌دارد که در دوران جدید، فلیسوفان مبنایابی به جای باورهای پایه ادراک حسی، باورهای خطاناپذیر را جایگزین کرده‌اند (Plantinga, 2000, P.P.84-85).

از نگاه پلانتینگا، گزاره‌های اثبات‌کننده مبنای کلاسیک، درحقیقت خودویرانگر هستند؛ چراکه خود نه بدیهی هستند نه ادراک حسی و نه هم خطاناپذیر. نقد دیگر وی بر مبنای کلاسیک در عدم جامعیت و کامل بودن معیار آن است؛ زیرا از دید مبنایان، بخش اعظم باورهای موجه - که برآمده از حافظه و به عبارتی، شهود انسانی است - فراموش شده است (ibid, P.P.97-99). از آنچه بیان شد مشخص می‌شود که پلانتینگا مبنای کلاسیک را - که درحال حاضر هم طرفداران بسیاری در سرتاسر جهان دارد - از چالش‌های مهم در تحقق علم دینی مورد نظر خویش می‌داند و با وارد کردن نقدهای اساسی بر معیارهای اثبات‌کننده آن، می‌کوشد تا با رفع آن چالش، زمینه را برای تحقق علم دینی فراهم آورد. البته باید یادآور شد که هرچند مبنای کلاسیک دچار خوداضمحلالی است، اما این احتمال را هم نباید نادیده گرفت که بدیهیات این چنینی در دیگر مکاتب هم وجود دارد و با تدقیق در سازوکار استدلالی آن‌ها هم درنهایت به خودویرانگری می‌رسیم، درحالی‌که از نگاه پلانتینگا آن‌ها چالش تحقق علم دینی نیستند.

۴-۱-۴. چالش داستان تکاملی حیات

نظریه تکامل حیات بر پایه این باور است که حیات زنده، به طور طبیعی و تنها به وسیله قوانین بنیادین فیزیک و شیمی از ماده غیرزنده برخاسته است و تمامی موجودات زنده دیگر از راه انتخاب طبیعی و جهش‌های ژنتیکی تصادفی، از موجودات زنده اولیه به وجود آمده‌اند. دانشمندانی چون ریچارد داوکینز، این فرایند را نه یک نظریه صرف، که حقیقتی یقینی دانسته و این‌گونه نتیجه گرفته‌اند که روند تکاملی حیات، سراسر تصادفی بوده است و نیازی به وجود خداوند نبوده تا هادی آن باشد (مقری، ۱۳۹۴، ص ۱۱۹). در دیدگاه پلانتینگا این نظریه و نظریات شبیه به این، چالشی فراروی تحقق علم دینی است. وی باورمند است که داستان تکاملی حیات و بسیاری از نظریات روان‌شناسی معاصر، سرچشمه الحادی دارند و نظریه‌پردازان آن‌ها نتوانسته‌اند حالت بی‌طرفی خویش را حفظ کنند (Plantinga, 1996, P.185)؛ بدین ترتیب، از نگاه - پلانتینگا -، فقدان بی‌طرفی دانشمندان و نظریه‌پردازان علوم معاصر و دخالت دادن گرایش‌های الحادی در قالب نظریات علمی، چالشی جدی در راه تحقق عینی و حقیقی علم دینی است که باید برطرف شود.

سپس پلانتینگا برای رفع این چالش و حل این معضل، این‌گونه بیان می‌کند که استدلال نظریه‌پردازان تکاملی خود اثبات‌کننده وجود خداوند است؛ چراکه خداوند می‌توانسته است تا روند خلقت را به نحو طبیعی و تصادفی صورت دهد (ibid, 2011, P.16). به نظر او انکار نقش خداوند در فرایند خلقت حیات، تنها برآمده از پیش‌فرض الحادی طبیعت‌گرایی است. وی سپس به آزادی مسیحیت به دوری از طبیعت‌گرایی و اخذ شواهد خلقت حیات از کتاب مقدس و خلقت مستقیم خداوند اشاره می‌کند و نظریه خلقت را بسا بیشتر از و گسترده‌تر از نظریه تکاملی بیان می‌دارد (ibid, 1996, P.185)؛ بنابراین پلانتینگا برای غلبه بر چالش داستان تکاملی خلقت که اساس مادی‌گرایی و نظریات دیگر علمی در دانش رایج غربی است، رجوع به شواهد و شهود مؤمنین مسیحی، کتاب مقدس و آموزه‌های آئین و حیانی را پیشنهاد می‌کند.

به نظر می‌رسد رفع این چالش، بسیاری از چالش‌های خرد و محدود دیگر فراروی تحقق علم دینی مورد نظر پلانتینگا را هم از میان بردارد؛ چراکه این نظریه انکار خالق و در مرحله مادون آن، کلیت متافیزیک است؛ درحالی‌که اساس علم دینی مورد نظر پلانتینگا، بهره‌مندی فراوان از منابع دینی و آموزه‌های و حیانی و متافیزیکی هستند. باین وجود، نقد پلانتینگا و راهکار رفع چالش وی برای رفع چالش یادشده تام نیست؛ زیرا استدلال مذهبی در برابر اندیشمندانی که از نگاه او ملحد هستند، خود درخور اندیشه فراوانی است.

۴-۱-۵. چالش ایرادات قرینه‌گرایانه

قرینه‌گرایی اشاره به این دارد که باور دینی نیازمند قرینه است و هر باور دینی، زمانی درست است که بر پایه قرائن و دلایل باشد، وگرنه اعتقاد به چنین باوری، از اساس کاری نادرست خواهد بود (ر.ک: مبینی‌شورکی، ۱۳۸۲، ص ۲۷). البته قرینه‌گرایان هم در دو گروه تحلیل‌پذیر هستند: آنهایی که با تلاش برای اثبات باور دینی قرینه‌هایی را ارائه کرده‌اند و آنهایی که در مقام مخالفت با باور دینی برآمده و آن را ناموجه و بدون قرینه دانسته‌اند. پلانتینگا انتقاد قرینه‌گرایی نسبت به باور و معرفت دینی را این‌گونه بیان کرده است: «گزاره اول: پذیرش باور دینی با فقدان قرائن و دلایل کافی، امری غیرعقلانی است؛ گزاره دوم: ما قرینه و یا

بررسی چالش‌ها و کارکردهای معرفت‌شناسی دینی از دیدگاه پلانتینگا

قرینه کافی برای این قضیه که خدا وجود دارد نداریم» (ibid, 1983, p.27). معرفت و باور به خداوند از این حیث اهمیت زیادی دارد که پایه و اساس علم دینی مورد نظر پلانتینگا را تشکیل می‌دهد و مادامی که چالش قرینه‌گرایی نهادینه باشد، غیرممکن است علم دینی تحقق یابد؛ چون، چه بسا گزاره‌های علمی دینی در دیدگاه پلانتینگا وابسته به استقرار یا فروپاشی قرینه‌گرایی دارد.

پلانتینگا چالش قرینه‌گرایی را به سان مبنای‌گرایی کلاسیک و با بهره‌مندی از دلایل رد آن برطرف می‌کند؛ چراکه وی بر این باور است که این چالش درحقیقت مستمسک مبنای‌گرایان کلاسیک برای نقد باور و معرفت دینی است. وی در مقاله‌ها و نگاشته‌های فراوان، به ایرادها و انتقادهای قرینه‌گرایانه پاسخ گفته است که نتیجه آن، این است که برخلاف دیدگاه قرینه‌گرایانه درباره باور دینی، به طور حتم برای توجیه باور به خدا و حصول معرفت الهی، قرائن نیاز نیست؛ زیرا باور به خداوند خود در واقع از باورهای پایه است و باور به واقع پایه در صورت نبود هرگونه قرینه‌ای از جواز معرفتی برخوردار است (لی، ۱۳۸۱، ص ۴۲).

درحقیقت دو دلیل مشکل خودارجاعی یا خودویرانی و موارد نقض فراوان از جمله دلایل پلانتینگا در رد چالش ایرادات قرینه‌گرایانه است. وی سپس به عمل به وظیفه معرفتی پرداخته است و در ادامه چنین بیان می‌دارد:

«من هرچه اندیشه می‌کنم در خود نمی‌یابم که باید بر اساس معیار مبنای‌گرایی کلاسیک راه بروم و از آنجا که چنین وظیفه‌ای وجود ندارد، پس من در پذیرش باورهای یادشده سزاوار سرزنش نخواهم بود. به بیان دیگر، من در دریافت این باورها موجه هستم؛ به این معنا که بر اساس وظیفه (وظیفه معرفتی خویش) عمل کرده‌ام» (Plantinga, 2000, P.P.97-98).

بنابراین پلانتینگا افزون بر اینکه قرینه‌گرایی را چالشی اساسی فراروی تحقق علم دینی و معرفت‌شناسی باور دینی می‌داند، راه حل رفع آن را هم در نقض علمی آن دانسته و به سان مبنای‌گرایی کلاسیک، آن را به نقد می‌کشد. افزون بر اینکه بحث وظیفه معرفتی را هم در این موضوع بیان می‌کند و به این وسیله، نفس خویش را به طور کلی از عمل مطابق با معیار

قرینه‌گرایی و مبنای کلاسیک پاک می‌کند. به نظر می‌رسد استدلال‌های پلانتینگا در این پهنه هم نارسا است؛ چون تنها عمل به وظیفه جست‌وجوی هرگز نمی‌تواند منجر به رسیدن به حقیقت و به بیان دیگر، تحقق علم شود. در طول تاریخ، هیچ‌کسی به این نظریه باورمند نبوده است. چنین نظریه‌ای منتج به پلورالیسم علمی و در شکل منحط‌تر خود، تحقق آنارشیسم در جریان دانش‌سازی خواهد شد.

۴-۱-۶. چالش تجربه‌گرایی

پوزیتیویسم و به دنبال آن، علوم مدرن و معاصر در غرب بر پایه اصل تجربه‌گرایی است. کلان‌الگوی دانش غربی از اساس بر تجربه و آزمایش‌های حسی بنیان شده است. رد متافیزیک و به طور مشخص، نقد باور الهی هم به انحصار ارزش علمی به تجربه و آزمایش برمی‌گردد. برای همین است که تجربه‌گرایی در غرب به متألهین مسیحی هم سرایت پیدا کرده است و برخی موضوع تجربه دینی را بیان کرده‌اند. معرفت دینی بر اساس تجربه به نظر برخی از آن‌ها از سنخ تجربه حسی است و از نظر دیگران ناظر به تجربه ادراکی (ر.ک: مبینی شورکی، ۱۳۸۲، ۸۶) سریان و جریان روش تجربی به علوم اجتماعی و انسانی هم از دیرباز موافقان و مخالفانی داشته است. برخی همانند جان لاک، دیوید هیوم و ویلیام جیمز به جریان روش تجربی به علوم انسانی (وحدت روش در علوم) باورمند بوده‌اند و برخی همانند ویلهلم ویندل باند، هانریخ ریکریت و پیتر وینچ به تفاوت ماهیت علوم انسانی با علوم طبیعی و در نتیجه عدم سریان روش تجربی به علوم انسانی باور داشته‌اند (مصباح، ۱۳۹۱، ص ۱۲۱-۱۲۵).

به نظر می‌رسد پلانتینگا موضوع تجربه‌گرایی مفرط در غرب را هم از چالش‌های فراروی تحقق علم دینی مورد نظر خویش دانسته است و همواره به دنبال نقد آن برآمده است. وی در این باره هم از کلیدواژه «تضمین» بهره می‌برد و بیان می‌دارد:

«تضمین باور دینی (معرفت دینی) وابسته به وجود استدلال از راه تجربه نیست. چرا باید تصور کنیم که اگر خدا می‌خواهد ما را به شناخت خودش توانا کند، به طور حتم باید کاری کند که ما بتوانیم از راه تجربه‌های به دست آمده از فرایندهای شناختی استدلالی برای

بررسی چالش‌ها و کارکردهای معرفت‌شناسی دینی از دیدگاه پلانتینگا

درستی باورهای به دست آمده ترتیب دهیم؟ این مطلب بی دلیل و هم ناصحیح است؛ چراکه ما این را در مورد منابع دیگر معرفت مثل ادراک حسی، حافظه و شهود پیشینی نمی‌گوییم» (Plantinga, 2000, P.P.326-331).

چنانچه از بیان پلانتینگا برمی‌آید وی تجربه‌گرایی و حاکمیت آن را در دانش معاصر چالش می‌داند و باورمند است که برای تحقق علم دینی، ابتدا نیاز است تا حاکمیت تجربه‌گرایی بر علم و معرفت شکسته شود. وی ابتدا با بی دلیل و ناصحیح خواندن حاکمیت تجربه‌گرایی و انحصار علم به آن، سعی در شکستن آن کرده و سپس در ادامه در کنار آن، منابع احتمالی دیگر معرفت، مثل ادراک حسی، شهود و حافظه را ارائه می‌دهد و این‌گونه حصر علم در تجربه‌گرایی را فرومی‌پاشد. با این وجود، استدلال پلانتینگا تنها در حوزه علم کلام کاربرد دارد و در دیگر حوزه‌های دانش و به‌طور کلی مطالعه طبیعت، تجربه‌گرایی مؤثرترین ابزار و عقلانی‌ترین وسیله است.

۴-۱-۷. در حاشیه بودن دین

مسئله جدایی دین از سیاست در غرب، از جانب دو گروه اندیشمند دنبال شد: گروه اول دانشمندانی چون دورکیم، روسو، منتسکیو، آدام اسمیت، جان لاک، ماکس وبر و سیاست‌ورزانی چون توماس جفرسون و هامیلتون بود و گروه دوم هم روشنفکران مذهبی و دینی مثل جان لولند و ساموئل لانگ دون بودند که می‌کوشیدند تا با جدایی دین از سیاست، چهره دین همچنان منزله از آرایش‌های سیاسی باقی بماند. در نتیجه سکولاریزاسیون در غرب، جوامع انسانی کم‌کم امور دنیوی خویش را از کنترل نهادهای دینی خارج کرده و در اختیار خود گرفتند و به جای کتاب مقدس و مذاهب مختلف مسیحیت، علم اثباتی (پوزیتیویسم) و دین‌انسانی (اومانیزم) را بر سرنوشت دنیوی خویش حاکم کردند (ساجدی، ۱۳۹۴، ص ۵۵ و ۸۴)؛ بنابراین بر اساس این فرایند، دین مسیحیت در مغرب‌زمین، از متن و حاکمیت بر سرنوشت مردم، به حاشیه رانده شده و تنها به امور فردی و عوامل کلیسا محدود شد.

پلانتینگا این روند را فراچشم قرارداده است و بیان می‌دارد که در عصر کنونی، در جوامع غربی طبیعت‌گرایی تکاملی جایگزین دین مسیحیت شده است. در نگاه وی، امروزه

به جای دین مسیحی، این طبیعت‌گرایی تکاملی است که به پرسش‌های اساسی و سرنوشت‌ساز بشر همچون پرسش از مبدأ، حال و معاد پاسخ می‌دهد و دین از متن زندگی بشر به طور کامل به حاشیه رانده شده است. پلانتینگا این فرایند را یک چالش اساسی دانسته است و بیان می‌دارد که تحقق علم دینی و معرفت‌شناسی باور دینی تنها راه برای جایگزین‌سازی دوباره دین به جای تفکرات الحادی در جامعه علم‌زده و تکامل‌باور غربی است (Plantinga, 2000, P.P.345-351).

از این رو در دیدگاه پلانتینگا طبیعت‌گرایی تکاملی و دیگر نظریه‌های ماتریالیستی در غرب سبب شده است تا دین از متن به حاشیه رانده شده و نقش اولیه خود را در تنظیم و تنسيق امور فردی و جمعی بشر از دست بدهد؛ بنابراین وی راه برون‌رفت از این چالش را هم تلاش برای جایگزینی دین به جای نظریه‌های ماتریالیستی و الحادی و بازیابی نقش پیشین دین در اجتماع می‌داند. باید افزود که رنسانس در غرب، نتیجه عدم توانایی اربابان کلیسا به نیازمندی‌های جامعه بود. از این رو در آن دوره، دین به دلیل عدم کارایی، به طور طبیعی از صحنه زندگی بشر حذف شد. اکنون هم در صورتی می‌تواند به متن بیاید که توانایی و قابلیت پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و معنوی بشر را بیش از علم رایج بدهد. در غیر آن، با تئوری پردازی صرف، این امر امکان‌پذیر نخواهد شد.

۴-۱-۸. استقرار علم رایج بر مبانی الحادی

علم الحادی در اندیشه جوادی آملی، هویت واحدی را برای اجتماع نمی‌سازد، بلکه به طور پراکنده در اختیار هواهای گوناگون و مختلف قرار می‌گیرد؛ این در حالی است که علم دینی برای بشریت و جامعه هدف، هویت واحدی را به دنبال دارد. علم الحادی در برابر علم دینی هم بی‌تفاوت نیست بلکه همواره در تعارض و جدال با آن قرار دارد؛ چراکه بر پایه فلسفه الحادی بنا شده است. جوادی آملی در این باره بیان داشته است:

«از دامن دانش‌های تجربی‌ای که در حاشیه فلسفه‌های دنیایی و الحادی شکل می‌گیرند، همواره تئوری‌هایی درباره دین شکل می‌گیرند که حقایق دینی را افیون دانسته ... جامعه‌ای که بر اساس علم تجربی، فلسفه، علم مربوط به آن و در چارچوب فلسفه‌ای الحادی و

بررسی چالش‌ها و کارکردهای معرفت‌شناسی دینی از دیدگاه پلانتینگا

شکاک شکل می‌گیرد می‌تواند با خود درگیری نداشته باشد، اما نمی‌تواند فارغ از ستیز و درگیری با الهیات، دین و دانش‌های تجربی باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ب، ص ۱۷).

باید گفت علم رایج و کلان‌الگوی علمی غالب و حاکم بر جهان معاصر، بر پایه مبانی و پیش‌فرض‌های پوزیتیویسم و مادی‌گرایی غربی است. علم و اندیشه بر پایه این اندیشه، مدت‌هاست که در جهان صنعت و تمدن مغرب‌زمین گسترانده شده است و مسئولیت تنظیم و تنسيق امور اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی اجتماعات غربی را عهده‌دار است. پلانتینگا بر این باور است که سازه‌ها و بناهای اصلی علم رایج بر مبانی الحادی استقرار یافته است. از نگاه وی، نهادینه‌شدن و استقرار علم رایج بر مبانی الحادی، از چالش‌های اصلی و اساسی فراروی تحقق علم دینی است و آنچه امروزه در غرب به نام علم حاکمیت دارد، همانا بر پایه مبانی اندیشه‌های الحادی و فلسفه شهرزمینی است و این یک چالش برای مؤمنان در فرایند تحقق علم دینی است (ر.ک: همان).

پلانتینگا راه برون‌رفت از چالش استقرار علم رایج بر مبانی تفکرات الحادی در غرب را، توجه بیشتر به برنامه‌های علمی با رنگ و بوی مابعدالطبیعه دانسته است. وی در این باره بیان داشته است:

«چرا آنچه در خارج به نام علم شناخته می‌شود و در مجامع علمی پذیرفته شده است و در مجلات علمی نمود دارد و حتی بودجه‌های پژوهشی هم صرف آن می‌شود، ولی برخلاف تصور دوئم‌گران بار از دیدگاه‌های خاص مابعدالطبیعه‌ای است، علم نباشد؟» (Plantinga, 1990.P.40).

نگاه پلانتینگا توانمندسازی همه‌جانبه مباحث مابعدالطبیعه و توجه کردن به ترویج مسائل متافیزیکی در مجامع علم غربی را برای شکستن حاکمیت تفکرات الحادی بر دانش غربی لازم می‌داند و برای این کار، می‌کوشد تا اطلاق عنوان علم را بر مباحث متافیزیکی عادی‌سازی کند. به نظر می‌رسد تجربه‌گرایی علم یا دیگر چالش‌های مورد نظر پلانتینگا، منافاتی با دینی بودن عالمان در غرب نداشته باشد؛ چراکه حتی رنسانس هم دستاورد تلاش‌های روشن‌فکرانه برخی از کشیشان کلیسا بود و جرقه علم مدرن هم از درون کلیساها به بیرون زده شد.

۲-۴. کارکردها

برایندها و کارکردهای علم دینی در دیدگاه پلانتینگا، در کارکردهای دین و علم آشکار می‌شود و برای تبیین آن باید به مفهوم دین و علم از نگاه ایشان، نظر داشت. در واقع، منظور از کارکردهای علم دینی، رهاوردهای علم دینی است که در ادامه به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱-۲-۴. منبع شدن دین در تولید علم

امروزه باتوجه به اینکه علم رایج بر پایه پوزیتویسم و مادی‌گرایی است، منبع و مجرای تولید علم هم واحد بوده و تنها تجربه است. در دانش امروزی، تجربه و آزمون آزمایشگاهی تنها منبع و مجرای تولید علم است و ورای آن ارزش علمی ندارد و شایسته نیست نام علم بر آن نهاده شود. از بیانات و نوشته‌های پلانتینگا چنین برمی‌آید که وی بر این باور بوده است که منابع و مجاری تولید علم بایسته است تا محدود به تجربه نباشد و از دانسته‌ها و منابع متعدد برای تولید و گسترش علم بهره گرفته شود. البته وی این موضوع را از کارکردها و برایندهای تولید علم دینی دانسته است؛ چراکه باور دارد در برابر جریان غالب تولید علم (پوزیتویسم) - که از نظر او بر پایه الحاد و در کنترل شهر زمینی است - بایستی مؤمنان برخیزند و برای تولید علم وحیانی و دینی از تمام دانسته‌های شان - از جمله بیشترین بخش آن‌ها که همانا دانسته‌های دینی است - بهره ببرند. وی در این باره، این‌گونه بیان داشته است:

«حال که پروژه علم دوئمی را ساکنان شهر زمینی و مدافعان رویکرد ناواقع‌گرا، با استفاده از مبانی الحادی در فرایند کار علمی نقض می‌کنند، چرا ساکنان شهر خدا یا مدافعان خداشناسی توحیدی به صورت جدیدی از علم بر مبنای داده‌های وحیانی دست نزنند؟ چرا مؤمنان در تبیین حوادث عالم طبیعت از همه دانسته‌های خود استفاده نکنند؛ از جمله دانسته‌های دینی که به موضوع مورد بحث مربوط است» (ibid, 1990, P.40).

بنابراین از دیدگاه پلانتینگا، تحقق علم دینی به معنای این است که از داده‌های وحیانی و متون کتاب مقدس، تولید علم و معرفت انجام شده و سیر گسترشی دانش در تمامی جنبه‌های زندگی بشر، بر پایه آموزه‌های دینی و با محوریت کتاب مقدس و وحی تحقق یابد. کارکرد یادشده هرچند، در ابتدا شاید واکنشی در برابر حاکمیت الحاد بر دانش

بررسی چالش‌ها و کارکردهای معرفت‌شناسی دینی از دیدگاه پلانتینگا

به نظر برسد، اما روشن است که در صورت تحقق، بر اساس نظریه معرفت‌شناسی باور دینی مورد نظر پلانتینگا، رفته‌رفته دین محور شده و الحاد به حاشیه خواهد رفت و در این نبرد بین شهر زمین و خدا، مؤمنان حاکمیت دوباره خواهد یافت که این موضوع، فرایندی زمان‌بر و نیازمند کوشش بیشتر مؤمنان است.

۲-۲-۴. گستردهای باورهای پایه

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، مبنای گروهی کلاسیک، باورهای معرفتی را به دو بخش باورهای پایه و باورهای غیرپایه تقسیم کرده است، اما در دیدگاه پلانتینگا، معیارهای اثبات‌کننده مبنایگرایان کلاسیک، ضیق و محدود بوده و بسیاری از باورهای پایه را دربر نمی‌گیرد. برای همین، پلانتینگا نقدهای اساسی‌ای را بر استدلال‌های مبنایگرایان کلاسیک وارد آورد و مدعی شد که بسیاری از باورهای ما، از جمله باور به خدا و دیگر مصادیق متافیزیکی و غیر آن، در حقیقت باورهای پایه هستند و از جمله گزاره‌های بدیهی به‌شمار می‌روند که برآمده از حافظه یا شهود آدمی است. پلانتینگا به جای واژه «موجه» در تعریف معرفت (معرفت = باور صادق موجه)، از واژه «تضمین» بهره می‌برد و بر این باور است که باورهای بدیهی و پایه ما گستره وسیعی را دربر می‌گیرد و محدودیت خاصی از هر نظر نباید برای آن‌ها قائل شد و دایره وسعت و گستردگی آن‌ها را نبایستی محدود کرد (ibid, 1993, P.P.12-19).

باورهای پایه و مبنا، بنیان اصلی علوم را تشکیل می‌دهند و از آنجاکه بر اساس دیدگاه پلانتینگا، گسترش باورهای پایه از برایندها و کارکردهای علم دینی یا معرفت‌شناسی باور دینی است، پس فراخور با آن، باورهای پایه مجاری فراوانی خواهد یافت که پلانتینگا آن‌ها را در دیگر بیاناتش بیان کرده است. باورهای پایه بر اساس این نظریه، نه سازگار با معیارهای مبنایگرایی، بلکه بر اساس وظیفه معرفتی هر شخص و احساس درونی او در توجیه ذهنی تشخیص خواهند شد.

۲-۳. شکست تحدید علم

دیدگاه رایج در چند قرن اخیر، بر پایه این موضوع بوده است که علم در حقیقت فعالیت عینی، عمومی، تأییدپذیر، نشردادنی و در دسترس همگان است و عصر روشن‌گری تنها

یافته‌های عقل و حس را برآورنده این ویژگی‌ها و شایسته عنوان علم پنداشته است. در این نظریه، به دین به عنوان تجربه‌ای خصوصی و انفسی نگاه شده است و از آنجا که از فردی به فردی دیگر متفاوت است، قابلیت گذاشتن عنوان عمومیت به او را ندارد و از این رو نمی‌تواند آغازی برای فعالیت‌های علمی با ویژگی عمومیت و نشر باشد (مقری، ۱۳۹۴، ص ۱۲۰). در این دیدگاه، دین به دلیل اینکه مسئله‌ای سرتاسر شخصی است و نسبت به افراد متفاوت و گوناگون و یا بی‌شمار است، نمی‌توان آموزه‌های آن را علمی دانست و یا در اثبات و رد گزاره‌های علمی مورد بهره‌برداری قرار داد؛ بنابراین نظریه‌پردازان این نظریه، شاید به نسبی‌گرایی دین و یا پلورالیزم و تکثرگرایی دینی باورمند هستند؛ چراکه دین را از شخصی به شخص دیگر متفاوت می‌دانند.

در برابر این نظریه، پلانتینگا به موضوع شکست تحدید علم و ناممکن بودن تعیین شرایط لازم و کافی آن پرداخته است و پیش شرط بودن طبیعت‌گرایی روش شناختی را برای فعالیت‌های علمی از اساس، زیرسؤال می‌برد. به باور وی، مشاهده و آزمایش برای ماهیت علم ضروری نیستند و از آنجا که علم فعالیت نظام‌مند برای جست‌وجوی حقیقت است، پس معقول است که هرکسی در چنین فعالیتی از تمامی دانسته‌های خویش یاری بخواهد. وی سپس بیان می‌کند که مؤمنین مسیحی هم می‌توانند با تکیه به باورهای خویش و آموزه‌های مسیحی، بنای علم آگوستینی را پی‌ریزی کنند (Plantinga, ۱۹۹۶, P.P, ۱۹۵-۱۹۸)؛ بنابراین در دیدگاه پلانتینگا، در صورت پی‌ریزی علم آگوستینی (علم دینی مورد نظر پلانتینگا) و تحقق علم دینی، نظریه تحدید علم شکسته شده و به جای آن، گستردگی داده در تحلیل گزاره‌های علمی خواهد نشست. بر پایه این نظریه، متون مقدس و آموزه‌های وحیانی بار دیگر از حاشیه به متن کشیده شده و در تولید علوم مختلف نقش بارزی خواهد یافت.

۴-۲-۴. توسعه توجیه باورهای معرفتی

باتوجه به آنچه که گفته شد مبنای کلاسیک، بر این باورند که باور صادق موجه را می‌توان علم نامید، اما پلانتینگا به جای واژه موجه، واژه ضمانت را جایگزین کرد. از این رو از نگاه ایشان، توجیه گسترده وسیعی دارد که نمی‌توان برای آن معیاری در نظر گرفت. او در این مورد و در نقد معیارهای مبنای‌گرایی در این باره این‌گونه بیان داشته است:

بررسی چالش‌ها و کارکردهای معرفت‌شناسی دینی از دیدگاه پلانتینگا

«ممکن است باوری بر اساس معیار مبنای‌گرایی شکل گیرد و درعین حال نتوان گفت موجه است. همین‌طور ممکن است باوری را بر اساس معیار مبنای‌گرایان شکل ندهیم، ولی موجه بودن آن باور برایمان بدیهی باشد. مگر نه اینکه ما باورهای بر پایه حافظه را می‌پذیریم و مگر نه این است که این‌گونه باورها، بر هیچ باور به واقع پایه مبتنی نیستند، اما ما به روشنی درمی‌یابیم که پذیرش این باورها موجه است» (ibid, 2000, P.P.94-97).

بنابراین در دیدگاه پلانتینگا، معیار توجیه و تضمین باورهای معرفتی و گزاره‌های علمی درحقیقت ذهن، قلب و احساس شخصی هر فرد است نه چیز دیگر؛ که این‌گونه دایره توجیه‌پذیری باورها یا گزاره‌های علمی و معرفتی، به شدت وسیع و گسترده خواهد شد.

۴-۲-۵. رونق دوباره مسیحیت

غرب پس از عصر رنسانس، به سبب کارکرد منفی ارباب کلیسا و نارسایی‌های مفاهیم فلسفی و آموزه‌های دینی مسیحیت تحریف‌شده و تحجر و جمود حاکم بر ارباب کلیسا، به سوی علم‌گرایی و انسان‌مرکزی پیش رفت و همه چیزش را در علم منهای دین دید. آن‌گاه سیاست و جامعه منهای دین جست‌وجو کرد و در نتیجه آهسته‌آهسته، با محوریت عقل خودبنیاد بشری و لیبرالیسم فکری و رفتاری به سوی دین‌گریزی، دین‌ستیزی و حتی دین‌زدایی پیش رفت و جوانه‌های سکولاریزم الحادی یا ضد‌دینی زده شد و پس از گذشت زمانی به سکولاریزم غیردینی انجامید (رودگر، ۱۳۸۳، ص ۲۲). به این ترتیب، دین که پیش‌تر در متن و همه‌کاره در امور فردی و اجتماعی بود به حاشیه رانده شده و از تمامی مسئولیت‌های خویش کنار کشیده شد.

پلانتینگا، یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین کارکردهای تحقق علم دینی و معرفت‌شناسی باور دینی خویش را آوردن دوباره دین از حاشیه به متن دانسته است. وی در این باره چنین گفته است:

«امروزه در جامعه دانشگاهی غرب، نظریه تکامل طبیعی، نقش باورهای دینی را بازی می‌کند که مدعی هستند به پرسش‌هایی همچون این پرسش، پاسخ می‌دهد که از کجا آمده‌ایم، به کجا می‌رویم و تبیین‌های اساسی برای طبیعت مادی‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، چگونه هستند؛ بنابراین در چنین جامعه‌ای، این نظریه (معرفت‌شناسی باور دینی) می‌تواند رقیبی

جدی برای طبیعت‌گرایی تکاملی به‌شمار آمده و دین مسیحیت را رونقی دوباره بدهد»
(Plantinga, 2000, P.P.345-351).

پس به باور پلانتینگا، از کارکردهای تحقق معرفت دینی، رونق و شکوفایی دوباره دین مسیحیت در غرب خواهد بود که نقش از دست‌رفته خویش را بر امور جمعی مردم بازمی‌یابد.

۴-۲-۶. گسترش احکام عقل

هرچند پلانتینگا در بسیاری از نظریه‌ها و آثارش به‌گونه‌ای از تکثرگرایی اشاره می‌کند و با دخیل کردن احکام باور دینی در تکوین و تولید علم و معرفت، گستره دانش و معرفت موردنظرش را بی‌پایان می‌کند، اما در جای دیگر احکام عقل را هم، چنان گسترش می‌دهد که حتی معرفت و باور به خداوند را هم ذیل احکام عقل جای می‌دهد. وی در تفسیر و تبیین معرفت‌شناسی اصلاح‌شده بیان داشته است که احکام عقل در تعریف این نوع معرفت‌شناسی چنان گسترده است که قضایای بدیهی، قضایای بر پایه قضایای بدیهی، احکامی بر پایه حس، قضایای خطاناپذیر، قضایای بر پایه حافظه، گزاره‌های ناظر به احساسات دیگران، برخی قضایای اخلاقی و قضیه باور به خداوند را هم دربرمی‌گیرد (پلانتینگا، ۱۳۸۱، ص ۲۰۲-۲۱۰).

به نظر می‌رسد کارکرد گسترش احکام عقل در نظریه معرفت‌شناسی پلانتینگا، کوشش او در تطابق و توافق با عقلانیت مدرن باشد؛ وگرنه در موارد بسیاری، از جمله توجیه و تضمین گزاره و باور علمی، وی معیار عقل را نه، که معیار شخصی و احساس افراد را ارائه داده است. به هرروی، در برخی از دیدگاه‌های او، احکام عقلی در بردارنده گزاره‌های گوناگون علمی می‌شود که می‌توان این نکته را هم در زمره کارکردهای علم دینی وی قرار داد.

۴-۲-۷. رویکردی حداکثری به دین

در دیدگاه پلانتینگا، به صورت عقلانی، تنها در صورتی می‌توان به قوای معرفتی باور داشت که خدا باور باشیم؛ چراکه خداوند انسان را به صورت خویش آفریده است و مهم‌ترین وجه تشابه انسان به خداوند، توانایی کسب معرفت و علم است (Plantinga, 2011, P.177). پلانتینگا گستره علمی بر پایه باور مسیحیت را چنان گسترش می‌دهد که هیچ معیاری توان محدود کردن آن را نخواهد داشت و در واقع هر شخص، با ایمان و باورهای خاصی که

بررسی چالش‌ها و کارکردهای معرفت‌شناسی دینی از دیدگاه پلانتینگا

دارد - هرچند نتوان آن را به اثبات برساند و به بیان دیگر، باورها و ایمان خویش را مستدل و موجه کرد و یا حتی از توجیهات آن آگاهی نداشته باشد - باز هم باورها و عقاید او را می‌توان علم نامید و در دایره علم دینی و معرفتی بر پایه باور دینی جای داد. وی در این باره، این‌گونه بیان داشته است:

«چرا ممکن نباشد که شخصی به امری علم داشته باشد، اما نتواند آن را به بقیه نشان دهد. شاید شخص در اظهار علم و معرفت خویش به دیگران، توانایی کافی نداشته و یا از دلایل اعتقاد خویش آگاه نباشد. در این صورت نباید گفت که وی به باورهای خود علم ندارد. در چنین شرایطی، علم به باورها برای چنین فردی آماده است و وی می‌تواند به معنای واقعی کلمه، علم و معرفت داشته باشد» (ibid, 1996, P.P.330-336).

بر اساس این کارکرد، دین در هر گزاره، همراه با علم خواهد بود و برعکس آن هم صادق است؛ چراکه معیار و ملاک مشخص عمومی و کلی برای توجیه و تضمین گزاره‌های علمی وجود ندارد، بلکه هر فرد بر اساس باور شخصی و ایمان خود، به ایراد گزاره و باور علمی و هم دینی خواهد پرداخت.

نتیجه‌گیری

با بررسی چالش‌ها و کارکردهای علم دینی (معرفت‌شناسی باور دینی) در دیدگاه پلانتینگا، می‌توان این‌گونه بیان داشت که علم دینی (معرفت‌شناسی اصلاح‌شده و بر پایه باور دینی مسیحیت) از دیدگاه پلانتینگا، نه تنها نقش بسیار مهمی در حفظ و ترویج اصول دینی در میان مردم دارد، بلکه می‌تواند به عنوان ابزاری برای رویارویی با چالش‌های معاصر و تعامل با جوامع مدرن هم عمل می‌کند. دستاوردهای این پژوهش، نشان‌گر این است که تئوری‌ها و اندیشه‌های دینی به عنوان مؤلفه‌های مهم در تدوین اصول انسانیت و توسعه انسانی، از اهمیت بسیاری برخوردارند و نیاز به بررسی ژرف‌تر این مسائل در دنیای معاصر دارند. با اندیشه در این نوشتار، می‌توان دریافت که آکویین پلانتینگا در نظریه علم دینی خویش، چالش‌هایی همچون مبنای‌گرایی کلاسیک، قرینه‌گرایی و تجربه‌گرایی را بیان کرده است که تحقق علم دینی را در جهان معاصر با مشکل روبه‌رو کرده است و در حال حاضر، حاکمیت مجامع علمی و

تمدنی را در اختیار دارند. وی پیشنهاد می‌دهد که برای از میان برداشتن این چالش‌ها، بهترین راه حل، مقابله و محاجه علمی با اندیشمندان چنین نظریاتی است تا بتوان نظریه علم دینی را هم در مجامع علمی غرب مطرح کرد و دست کم در کنار دیگر کلان‌الگوها به آن پرداخت. همچنین پلانیتینگا کارکردها و دستاوردهای ویژه‌ای را در صورت تحقق علم دینی بیان داشته است که بارزترین آن‌ها رونق دوباره مسیحیت در غرب و دخیل شدن آموزه‌های مسیحی در مسائل گوناگون فردی و اجتماعی است؛ بنابراین در دیدگاه پلانیتینگا، افزون بر اینکه علم دینی یا به تعبیر وی، معرفت‌شناسی باور دینی و اصلاح شده با چالش‌های فراوانی روبه‌رو است، اما می‌توان چالش‌های یادشده را با راهبرد مقابله و احتجاجات علمی رفع کرد. پلانیتینگا می‌پذیرد که در حال حاضر، علمی با مبانی فلسفی الحادی بر جهان حاکمیت دارد. همچنین وی بنا ندارد تا منکر ارزش و اهمیت دانش رایج شود، اما قصد دارد با مطرح کردن دانش دینی، آموزه‌های مسیحیت، بار دیگر به عنوان منبع تولید دانش از حاشیه به متن آمده و جوامع بر اساس آموزه‌های مسیحی مدیریت شود. وی همچنین به پیروزی دوباره شهر خدا بر شهر زمین تأکید دارد و در این راه، تمام کوشش علمی خود را به کار بسته است و از مؤمنان هم درخواست همت برای رسیدن به این مقصود دارد.

با این وجود، به نظر می‌رسد نظریه معرفت‌شناسی باور دینی پلانیتینگا تنها یا دست کم، بیشتر در زمینه علوم دینی صرف همچون علم کلام کاربرد داشته باشد؛ چون آنچه که از این نظریه می‌توان به دست آورد، این است که باور به خدا وابسته به علم و معرفت طبیعت با روش تجربی نیست بلکه هر مسیحی‌ای می‌تواند بدون تجربه به آن دست یابد؛ از این رو نمی‌توان نظریه علم دینی پلانیتینگا را در ورای علم کلام کاربردی دانست و هرگز در برابر علوم تجربی قرار داد تا بتوان تحقق آن را با چالش‌های پرشماری روبه‌رو دانسته و تحقق آن را منتج به نتایج و کارکردهای خاصی لاحق بدانیم. آنچه می‌توان از نظریه معرفت‌شناسی باور دینی پلانیتینگا به دست آورد، اثبات این فرضیه است که بدون استفاده از تجربه، می‌توان خداوند را شناخت و شناخت خداوند از بدیهیات اولی بوده و نیازمند قرینه و استدلال نیست. پس در نتیجه می‌توان گفت با احتجاجات پلانیتینگا، درحقیقت نمی‌توان به تحقق علم دینی دست یافت و حتی یک نظریه منسجم قابل تحقق در عمل را هم با راهبرد و مشخصات خاص پی‌ریزی کرد.

منابع

۱. ایان، باربور (۱۳۹۲). دین و علم. ترجمه پیروز فطورچی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. پلانتینگا، آلوین (۱۳۷۴). آیا اعتقاد به خدا واقعا پایه است؟ در پلانتینگا و دیگران. ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی. قم: مؤسسه فرهنگی صراط.
۳. ایمانی‌کیا، حجت و امیرجلیل قاضی‌زاده (۱۳۹۵). بررسی و نقد دیدگاه معرفت‌شناسانه پلانتینگا. پژوهش‌های عقلی نوین. دوره ۱۰. ش ۱. ص ۱۰۷-۱۲۱.
۴. پلانتینگا، آلوین (۱۳۸۱). عقل و ایمان. ترجمه بهناز صفری. قم: اشراق.
۵. جوادی‌آملی، عبدالله (۱۳۸۹). سرمقاله. اسراء. ش ۶.
۶. جوادی‌آملی، عبدالله (۱۳۸۸). علم نافع و هویت‌ساز. اسراء. ش ۱.
۷. جوادی‌آملی، عبدالله (۱۳۹۰). منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. قم: نشر اسراء.
۸. خسروپناه، عبدالحسین و قاسم بابایی (۱۳۸۹). چیستی و گستره علم دینی از دیدگاه آیت‌الله جوادی‌آملی. حکمت اسراء. ش ۴. ص ۲۷-۴۸.
۹. رسولی‌پور، رسول و روح‌انگیز جلوخانی (۱۳۹۴). پلانتینگا و مسئله تعارض میان علم و دین. اشارات. ش ۳. ص ۲۱-۴۷.
۱۰. رضانیاشیرازی، حمید و امیرمجتبی ادیب‌بهرروز (۱۴۰۰). مقایسه روش دست‌یابی به «علم دینی» از نگاه علامه جوادی‌آملی و دکتر سیدحسین نصر. حکمت اسراء. ش ۳۸. ص ۱۴۳-۱۷۲.
۱۱. رودگر، محمدجواد (۱۳۸۳). ریشه‌های پیدایش و گسترش سکولاریزم. رواق اندیشه. ش ۲۹. ص ۲۲-۳۶.
۱۲. ساجدی، امیر (۱۳۹۴). جایگاه و کارویژه‌های سکولاریسم در غرب و جهان اسلام. علوم سیاسی. ش ۳۱. ص ۴۹-۹۲.
۱۳. عظیمی‌دخت‌شورکی، سیدحسین (۱۳۸۵). معرفت‌شناسی باور دینی از دیدگاه پلانتینگا. قم: زیتون.
۱۴. لی، پاتریک (۱۳۸۱). قرینه‌گرایی، پلانتینگا و عقل. ترجمه مرتضی فتحی‌زاده. پژوهش‌های فلسفی و کلامی. ش ۱۱. ص ۴۱-۷۳.

۱۵. مبینی شورکی، محمدعلی (۱۳۸۲). عقلانیت باور دینی از دیدگاه آلوین پلانتینگا. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۶. مصباح، علی (۱۳۹۱). نقد و بررسی مبانی تجربه‌گرایی در علوم انسانی. اسرا. ش ۱۱. ص ۱۴۲-۱۷۱.
۱۷. مقری، محسن (۱۳۹۴). تحلیلی انتقادی بر علم دینی پلانتینگا. اندیشه دینی دانشگاه شیراز. ش ۵۷. ص ۱۱۵-۱۳۲.
۱۸. میرباباپور، سیدمصطفی و یوسف دانشورنیلو (۱۳۹۶). رابطه علم و دین در دیدگاه اول پلانتینگا. معرفت کلامی. ش ۱۸. ص ۷-۲۲.
۱۹. میرباباپور، سیدمصطفی و یوسف دانشورنیلو (۱۳۹۷). رابطه علم و دین در دیدگاه دوم پلانتینگا. نشریه معرفت کلامی. ش ۲۶. ص ۹۳-۱۱۲.
20. Dixon, Thomas (2008). *Science and Religion: A Very Short Introduction*. Oxford University Press.
21. Plantinga, Alvin (1996). 'Methodological Naturalism', in J. van der Meer (ed.). *Facets of Faith and Science*, Lanham. MD: University Press of America.
22. Plantinga, Alvin (1996). "Science: Augustinian or Duhemian", *Faith and Philosophy*, Vol.13, No.3, Pp. 368-394.
23. Plantinga, Alvin, and Tooley, M, (2008). *Knowledge of God*. Blackwell.
24. Plantinga, Alvin (1983). *Reason and Belief in God*. Notre Dame: University of Notre Dame press.
25. Plantinga, Alvin (1990). *The Twin Pillars of Christian Scholarship*, Calvin College and seminary.
26. Plantinga, Alvin (1993). *Warrant and Proper Function*. Oxford University press.
27. Plantinga, Alvin (2010). *Reformed epistemology, a companion to philosophy of religion*. Blackwell publishing, 2010.
28. Plantinga, Alvin (1993). *Warrant and Proper Function (Warrant: The Current Debate)*. New York: Oxford University Press.
29. Plantinga, Alvin (2000). *Warranted Christian Belief*. New York: Oxford University Press.
30. Plantinga, Alvin (2011). *Where The Conflict Really Lies: Science, Religion and Naturalism*. New York: Oxford University Press.
31. Lemos. N (2007). *Introduction to Theory of Knowledge*. Combrdge: Combrdge University Press.